

مردم‌شناسی کاربردی و کاربرد مردم‌شناسی

سید مهدی ثریا

دانشیار و مدیر سابق گروه انسان‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی

دانشگاه تهران

چکیده

انسان‌شناسی به عنوان علم دارای هدف و قصد است. هدف آن شناخت انسان است، به صورت آنچه در پوست و استخوان و در رفتار هر روزه هست. قصد از مطالعه برای شناخت انسان پیدا کردن راههایی است در جهت به کار گرفتن اطلاعات به دست آمده از پژوهشها در برآوردن نیازها و تمشیت امور اجتماعی مردم. هدفی که گفته شد دلیل و لازمه وجود انسان‌شناسی است. در مورد قصد، بمانند هر علم دیگر، گاهی پای‌بندی به آن منافی هدف آن قلمداد می‌شود. اما چنان که از قرآن مجید و گفتارهای بسیاری از متفکران ایرانی و غربی برمی‌آید، مشروعیت و لزوم آن مورد قبول و گواهی است. دولتهای استعماری در اداره مستعمرات از یافته‌های انسان‌شناسی سودهایی برده‌اند که به چند نمونه آن در این مقاله اشاره شده است. در عمل انسان‌شناسی کاربردی به کارگرفتن یافته‌های مردم‌شناسی در رفع "تاخر فرهنگی"، یعنی کوشش برای سازگار ساختن شیوه‌های سنتی زندگی با تغییرات فنی و بینشی است که در جوامع جهان در هر زمان در حال صورت گرفتن است. راه این سازگار سازی آموزش عموم به همت کسانی است که در زمینه مردم‌شناسی و آموزش عمومی تحصیل کرده و تجربه اندوخته‌اند.

واژگان کلیدی: انسان‌شناسی کاربردی، آشنائی، چهارپایه زرین، پاپوا، تداوم و تغییر، تاخر فرهنگی.

مقدمه

انسان‌شناسی به مجموعه پژوهشهایی گفته می‌شود که هدف آن به دست آوردن اطلاعات و شناخت موجود جاندار، مهره‌دار، پستانداری است که در نگاه اول چند ویژگی جسمانی و رفتاریش مشخص و ممیز او از سایر جانداران، مهره‌داران و پستانداران است. ویژگی جسمانی او قامت راستی است که بی بال و پر و به طور عمود بر سطح زیرین دو پا قرار می‌گیرد، دستها از کار راه بردن جسم آزادند و بر آنها انگشتانی هست که یکی از آنها، انگشت شصت، می‌تواند جلو انگشتان دیگر قرار بگیرد. ویژگی رفتاری که از نخستین نگاه انسان را متمایز از سایر موجودات و برتر و افزونتر از مهره‌داران پستانداری می‌سازد که از نظر جسمی با او شباهت و نزدیکی دارند، استفاده از دستها و انگشتها در به کار گرفتن اشیای خارجی و تغییر شکل یا "دست کاری" در آنها برای رفع نیازهای خود و هموعان خود، یعنی ابزارمندی و ابزارسازی است. این "برای خود و هموعان خود" ویژگی بارز دیگر انسان است؛ بدین معنی که انسان در جمع ارتباط و تعامل با هموعان خود به سر می‌برد، در جمع و تعامل با هموعان خود رشد جسمانی و تطور رفتاری پیدا می‌کند و می‌تواند در شرایط اقلیمی متفاوت به زندگی ادامه دهد. البته موجودات دیگری هم هستند که ادامه حیاتشان بسته به ارتباط و تعامل با یکدیگر است، اما تعاملها و ارتباطهای انسانها با هم برای بهره برداری از طبیعت و ادامه حیات فردی و جمعی، که اصطلاحاً شیوه زندگی یا "فرهنگ" نام گرفته به مراتب گسترده‌تر، گوناگونتر و تغییرپذیرتر از آن است که سایر جانداران "اجتماعی" از آن برخوردارند.

پژوهشهای انسان‌شناسی در هر یک از دو جنبه وجود انسان، یعنی در جنبه جسمانی و جنبه رفتار جمعی یا فرهنگی مبتنی و متکی به مشاهده مستقیم و ثبت و ضبط واقعیات عینی و رویدادهای رفتارهای جمعی است. ابتدا و اتکا بر واقعیات همان چیزی است که انسان‌شناسی را جواز ورود به جرگه علوم داده است. به مانند علوم دیگر، انسان‌شناسی نیز می‌تواند دارای دو نتیجه باشد. نتیجه اول شناخت انسان است به صورت آنچه در واقع هست نه آنچه می‌خواهد باشد یا تصور می‌کند که هست و از این نظر انسان‌شناسی به مانند هر علم دیگر کوششی است برای تأمین پاسخ پرسشهایی درباره وجود و برآوردن نیاز به دانستن حقیقت اشیا و پدیده‌ها. در این زمینه علم بی‌کوچکترین تأثیر از پیش فرضها و پیش‌داوریها و بی‌هیچ ترسی از ناخوش آیند

بودن یا شوقی به خوش آیند بودن نتایجی که به دست خواهد آمد به کوشش و جویش می‌پردازد. اگر علم جز این باشد یعنی پژوهشگر آگاه یا ناآگاه کشش و گرایش به سوی ارزش و بینش خاصی داشته باشد، احتمال رسیدن به نتیجه‌ای که خوش آیند او و به دور از واقعیت باشد، بسیار است و صدق سخن مولوی درباره او فراوان که:

طالب هر چیز ای یار رشید جز همان چیزی که می‌جوید ندید

(محمد بلخی رومی، ص ۲۵۳)

پس انسان‌شناسی چون هر علم دیگری در حد و مرحله کشف حقایق باید خالی از هر گونه هدفی جز پی بردن به واقعیات، چنان که هستند، باشد. نتیجه دوم از پژوهشهای علمی به کار گرفتن دستاوردهای آن در برآوردن نیازها و تمشیت امور است که از گذشته‌های دور مرسوم بوده و بسته به نیت و نتایج حاصل از آن می‌تواند ممدوح باشد یا مذموم. انسان‌شناسی نیز، چون علوم دیگر، از این قاعده مستثنی نیست. به کار گرفتن یافته‌های انسان‌شناسی جسمانی در امور زیر امری آشنا و معمول است. طراحی ماشین‌ها برای سازگاری با ویژگیهای بدنی کارگران، انطباق شکل و اندازه لباسها با راحت پوشندگان، ساختن اندامهای مصنوعی مثل دست و پا برای گروههای متفاوت قومی و تشخیص نوع، جنسیت، سن و قدمت استخوانهای یافته شده در کاوشهای باستان‌شناسی و دیرینه‌شناسی و تحقیقات جرم‌شناسی.

نکته‌ای که ذکر آن در اینجا بی‌مناسبت نیست، مسأله هدفمندی علم است. آیا فعالیتهای علمی (از جمله انسان‌شناسی) باید فقط برای شناخت پدیده‌ها صورت بگیرند و آلوده به مقاصدی غیر از "شناخت" نباشند یا با نیت استفاده در رفع نیازها و تمشیت امور مردمی و اجتماعی انجام شوند؟ چون نتایجی که از پژوهشهای علمی به دست می‌آید می‌تواند در راه خیر و شر هر دو به کار گرفته شود، ممکن است این فکر پیش آید که بهتر و سالمتر آنکه علم هدف عملی نداشته باشد و عالم برای خاطر هیچ چیز جز کشف واقعیات و حقایق جهان و پدیده‌های هستی به مطالعه و پژوهش نپردازد. اما چون خیر و شر علم در نیت عالم و نوع و نحوه به کار بستن یافته‌های علم است نه در ماهیت یافته‌های آن، بسیاری از متفکران "علم برای علم" را مردود دانسته‌اند. برجسته‌ترین این دانشمندان در غرب فرانسیس بیکن* است. او که بنا به

* Bacon Francis فیلسوف انگلیسی (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱ م = ۱۰۰۵ - ۹۴۰ ه.ش)

تشخیص ویلیام وهول^۱ (یکی از استادان برجسته تاریخ علم در قرن نوزدهم) که می‌گفت: "اگر قرار باشد از بین فیلسوفها کسی را قهرمان روش علمی معرفی کنیم بی شک باید فرانسویس بیکن را برای احراز این مقام برگزینیم" (ایزلی ۱۹۷۹، ص ۱۰۶)، به تفکر خالص درباره طبیعت رغبت نداشت و در پی روشهایی برای بهتر ساختن زندگی انسانها بود، گفته‌های افلاطون، ارسطو و هومر را به ریشخند گرفت و نوشت "یونانی‌ها بچه‌هایی بودند که کودکانه و راجی کرده‌اند، حرفهایشان مشحون از عقل و خالی از عمل است... با آب و تاب سخن گفته‌اند اما حتی به یک تجربه که برای بهبود زندگی انسانها مفید باشد دست نزده‌اند" (ریفکین^۲ ۱۹۸۱، ص ۱۹). در نظر بیکن هدف درست و مشروع علم چیزی جز کشفهای تازه و کسب قدرتهای تازه نیست. بعد از او دکارت* حتی ریاضی را که خود به خود کاری با سود و زیان عملی ندارد کلید شناخت جهان و رازهای پنهانی آن اعلام کرد و معتقد بود که انسان می‌تواند با به کار گرفتن ریاضی بر طبیعت فائق شود و از آن به سود خود استفاده کند (ریفکین، همان، ص ۲۰) و نیوتن** برای این استفاده، روش ریاضی توضیح پدیده‌ها را ارائه کرد (ریفکین، همان، ص ۲۲). خلاصه اینکه این دانشمندان علم را فقط برای علم یا دانستن را فقط برای دانستن نخواستند و علمی را که فایده نداشته باشد مردود دانسته‌اند. در بینش اسلامی علت وجود و ادامه وجود هر پدیده‌ای فایده آن اعلام شده و در قرآن کریم آمده است که «وَأَمَّا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكْتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»*** (قرآن مجید. سوره مبارکه رعد، آیه ۱۸) و در حدود نهصد سال پیش از بیکن همین بینش در ارزشگذاری بر علم از زبان علی علیه السلام خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان در نهج البلاغه چنین بیان شده است که «لاخیر فی علم لا ینفع»، یعنی در علمی که سود ندارد خیر نیست و حدود چهار صد سال بعد از آن حضرت خواجه عبدالله انصاری معروف به پیرهرات در کتاب طبقات الصوفیه اظهار داشته که "آگاهی به چه کار آید که به آن

1 . William Whewell

2 . Rifkin Jerney

* . Rene Descartes فیلسوف و ریاضی دان فرانسوی (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶ م = ۱۰۲۹ - ۹۷۶ هـ ش)

** . Isaac Newton ریاضی دان و فیزیک دان انگلیسی (۱۷۲۷ - ۱۶۴۲ م = ۱۱۰۶ - ۱۰۲۱ هـ ش)

*** . آنچه نفع دارد برای مردم دیر می‌ماند در زمین، خداوند چنین مثل می‌زند.

کارکرد نبود؟ آگاهی که ترا به کار ناید، ترافتنه باشد " (بهشتی، احمد ۱۳۷۰، صفحه ۶۱) و دویست و چند سال بعد از خواجه عبدالله انصاری، جلال‌الدین محمدمولوی در دفتر چهارم از مثنوی خود مطلب را این‌گونه بیان می‌کند که :

هیچ نقاشی نگارد زین نقش	بی امید نقش بهر عین نقش؟
هیچ کوزه گر کند کوزه شتاب	بهر عین کوزه نی از بهر آب؟
هیچ کاسه گر کند کاسه تمام	بهر عین کاسه نی بهر طعام؟
هیچ خطاطی نویسد خط بفن	بهر عین خط نه بهر خواندن؟
همچو بازیهای شطرنج ای پسر	فایده هر لعب در تالی نگر

(محمد بلخی رومی ۱۳۱۹، صفحه ۲۵۳)

انسان‌شناسی کاربردی پشتوانهٔ مشروعیت خود را از این بینش دارد و گرایش انسان‌شناسها در به کارگرفتن معلومات علمی خود ناشی از این ارزشگذاری بر علم و پژوهشهای علمی است.

مردم‌شناسی کاربردی و کاربرد مردم‌شناسی

با قبول مشروعیت به کار بردن یافته‌های انسان‌شناسی بحث ما دارای سه قسمت خواهد بود: ۱. انسان‌شناسی کاربردی چیست؟، ۲. تاریخچه با ذکر چند نمونه، ۳. ماهیت انسان‌شناسی کاربردی.

۱. انسان‌شناسی کاربردی چیست

آنچه با عنوان " انسان‌شناسی کاربردی " مورد بحث و گفتگو دانش اندوزان انسان‌شناسی قرار می‌گیرد فعالیت‌های پژوهشی و اجرایی است که هدف آن تغییر، تقویت و یا تضعیف (که تقویت و تضعیف هر کدام یک نوع تغییر هستند، تغییر در کمیت یک کیفیت) سنتها، فنون، اعتقادات، هنر، اخلاقیات و رفتارهای ارتباطی آموخته شده و عادت شدهٔ مردم با یکدیگر است. چون این مقولات یعنی سنتها، فنون، اعتقادات... همه در چهارچوب شیوهٔ زندگی جمعی مردم قرار دارند و مطالعهٔ هرکدام در واقع مطالعهٔ مردم و فرهنگ آنهاست، دو عنوان "مردم‌شناسی

کاربردی" و "کاربرد مردم‌شناسی" در بین دست اندرکاران این جنبه از انسان‌شناسی مصطلح و معمول شده است. "مردم‌شناسی کاربردی" به فعالیتهای مطالعاتی و پژوهشی دربارهٔ مقابله و رویارویی فرهنگ (سنتها، عادات، اعتقادات، اخلاقیات، رسوم و...) با نوآوریها و نوآوردهای فنی و "کاربرد مردم‌شناسی" به فراگشت آماده سازی و گرایش دادن مردم به پذیرش نوآمدهای فنی و در مواردی، چنان که مصلحت عمومی اقتضا کند، مقاومت و زد نوآوردها اطلاق می‌شود. شاید ذکر نمونه‌ای از یک ادراک مردم‌شناختی بتواند به تبیین "مردم‌شناسی کاربردی" و "کاربرد مردم‌شناسی" کمک کند. در ایران از مردم کوچه و بازار به دفعات شنیده‌ایم که "انگلیسی‌ها گفته‌اند باید ایرانیها را گرسنه و عرب‌ها را سیر نگه‌داشت چون ایرانیها تا زمانی که گرسنه هستند فقط به رفع گرسنگی فکر می‌کنند و حال و حوصلهٔ دردسر ایجاد کردن ندارند و اگر سیر باشند به فکر بلند پروازی و طغیان می‌افتند و بر عکس عرب‌ها اگر گرسنه باشند شورش می‌کنند و اگر سیر باشند سربه راه هستند و دردسر ایجاد نمی‌کنند." البته نگارنده نتوانسته است به مأخذ علمی و پژوهشی چنین برداشتی دسترسی پیدا کند و احتمال دارد که این حرف نوعی فرا افکنی جمعی خود ایرانیها دربارهٔ روان‌شناسی قومی خودشان باشد. اما اگر فرض کنیم که سیاست‌گزاران استعماری انگلستان چنین شناختی از ایرانیها و عرب‌ها داشته و چنین حرفی زده باشند، رسیدن به چنین شناختی نمونه‌ای است از "مردم‌شناسی کاربردی" و برنامه‌هایی که برای استفاده از این شناخت طرح و اجرا می‌شود "کاربرد مردم‌شناسی" است.

۲. تاریخچه با ذکر چند نمونه

در ماه آوریل سال ۱۹۰۰ میلادی مردمان قبیلهٔ آشانتی^۱ در ساحل طلای آفریقا، جایی که اکنون کشور غنا است، بر ضد حکمرانان استعماری انگلستان سربه شورش گذاشتند و یک پادگان نظامی را در شهر "کوماسی"^۲ محاصره کردند و تا اواسط ماه جولای، یعنی نزدیک به چهار ماه ارتش انگلستان با تمام تجهیزات نظامی خود نتوانست از پس آنها بر بیاید و بیشتر از هزار نفر انگلیسی کشته شدند. علت شورش این بود که مقامات دولت استعماری انگلستان از بزرگان

1 . Ashanti

2 . Kumasi

آشانتی خواسته بودند "چهار پایه زرین"^۱ را که شایع بود در اختیار رئیس قبیله است، به آنان واگذار کنند. این برای مردم آشانتی بسیار گران آمده بود و دولت انگلستان از واکنش شدید بومیها سخت به تعجب افتاده بود. مطالعه فرهنگ و ارزشهای ملی و تاریخی آشانتی‌ها علت این واکنش را روشن کرد. در اوایل قرن هیجدهم یک جادوگر روحانی محلی چهارپایه‌ای چوبی را که قسمتی از آن پوشش طلائی داشت، به ادعای خود، از آسمان دریافت داشته بود و به سلطان و مردم گفته بود که خدای آسمان آن را از آسمان به زمین فرستاده و روح ملت آشانتی در آن جا گرفته است و تا زمانی که از آن با دقت و احترام نگهداری شود، مردم آشانتی قوی و سربلند خواهند بود و اگر به هر علتی خراب شود یا مورد بی‌احترامی قرار بگیرد ملت آشانتی رو به زوال و نابودی خواهد گذاشت. با اعتقاد به این ادعا "چهارپایه زرین" سخت مورد احترام مردم بود و با دقت از آن نگهداری می‌شد. سالی یکبار با تشریفات خاص و به عنوان نشانه‌ای از لطف خداوند به ملت آشانتی، در معرض دید مردم قرار می‌گرفت. برای اینکه با زمین تماس نداشته باشد پایه‌هایش را روی پوستی، که پهن می‌کردند، می‌گذاشتند و حتی سلطان حق نشستن بر روی آن را نداشت و فقط در موقعیتهای بسیار مهم و نادر برای لحظه‌ای تظاهر به نشستن بر روی آن می‌کرد و بعد روی صندلی خود می‌نشست و دستهایش را بر چهار پایه تکیه می‌داد. از قرن هیجدهم آشانتی‌ها قبایل همسایه را به زیر فرمان خود در آورده بودند و با هر پیروزی روحانی جادوگر از پشتیبانی بیشتری برخوردار شده بود. در سال ۱۸۷۳ دولت انگلستان شهر کوماسی را تسخیر کرد، به آتش کشید و با سلطان آشانتی قرار داد صلح امضا کرد. بیست سال بعد سلطان آشانتی تحت الحمایه بودن کشور خود را رد کرد، جنگ در گرفت و انگلیسی‌ها پیروز شدند. چهار پایه زرین در جنگلی پنهان شد. انگلیسی‌ها به اشتباه بنا بر دید و ارزشگذاریهای خود چهار پایه زرین را چیزی همانند و همشان تخت سلطنت و نماد قدرت پادشاهی فرض کرده بودند و یک خائن محلی را با تطمیع واداشته بودند تا مخفیگاه چهارپایه را نشان بدهد. وقتی او در لحظات آخر نتوانست به قول خود عمل کند، حاکم انگلیسی از جمع بزرگان آشانتی به‌صراحت خواست که چهار پایه را بیاورند تا او به نیابت از طرف ملکه (ویکتوریا) بر روی آن بنشیند. آشانتی‌ها این دستور را توهین مستقیم به روح ملی خود دانستند و سربه شورش

گذاشتند. انگلیسی‌ها به دادن تلفات پیروز شدند و چهارپایه باز در محلی از دیده‌ها پنهان شد. در سال ۱۹۲۱ شایع شد که انگلیسی‌ها مجدداً خیال دارند آن را به دست آورند. چهارپایه به سرعت در محلی بی‌نشان در زمین دفن شد، اما چندی بعد در جریان تخریب برای راهسازی از زمین بیرون آمد اما جز چند نفر کارگر راهسازی از آن اطلاع نیافتند. کارگران مقداری از زینتهای طلایی چهارپایه را دزدیدند و به فروش رساندند. تصادفاً پیرزنی که در جوانی آن زینتها را دیده بود و به یاد داشت آنها را می‌بیند و به مأموران گزارش می‌دهد. دزدها دستگیر و به مرگ محکوم می‌شوند و با وساطت و اعمال نفوذ صاحب منصبان انگلیسی محکومیتشان از مرگ به تبعید تبدیل می‌شود. دولت انگلستان دیگر اصراری به گرفتن چهارپایه نشان نمی‌دهد زیرا از یک سال پیش سروان راتاری^۱ به عنوان اولین مردم شناس دولتی در ساحل طلا درباره چهارپایه زرین و اهمیت آن برای مردم آشنائی به تحقیق پرداخته بود و در یک نامه توصیه کرده بود که چهارپایه را در اختیار مردم آشنائی بگذارند و کاری به کار آنان و اهمیتی که برای چهارپایه قائل هستند، نداشته باشند. این توصیه پذیرفته شد و اساس سیاست انگلیسی‌ها در رفتار با آشنائی‌ها قرار گرفت و تا سال ۱۹۵۷ که با نام کشور غنا مستقل از انگلستان شدند، بی‌هیچ دردسری مستعمره انگلیسی‌ها باقی ماندند (فوستر ۱۹۶۹، صص ۱۸-۱۶).

در سال ۱۹۱۴ بومیان پاپوا^۲ در جزیره گینه نو در معرض ابتلا به بیماری آبله قرار گرفته بودند و از تزریق واکسن به بدن خود سخت و اهمه داشتند. فرماندار استرالیایی منطقه برای مقابله با خطری که اهالی را تهدید می‌کرد، حيله‌ای خوش نیتانه اندیشید. به بومیان که سخت به جادو و جادوگری اعتقاد داشتند، گفت "جادوگر بسیار قوی و خطرناکی هست که بیماری بدی را برای آنان تهیه دیده و هر لحظه ممکن است مبتلایشان بسازد. اما با همه زورمندی دولت از او زورمندتر است و می‌تواند هر کسی را که تقاضای محافظت داشته باشد، تحت حمایت خود بگیرد و دفع شر جادوگر را بنماید. اما برای این کار مردم باید به مأموران دولت مراجعه کنند و بخواهند که علامتی بر بازویشان گذاشته شود تا جادوگر با دیدن آن بترسد و راه خود را بگیرد و برود. البته دولت برای کسانی که این علامت را بر بازوی خود نگذارند نمی‌تواند هیچ کاری بکند." این حيله بسیار موفق از آب درآمد و جای واکسیناسیون بر بازوها معرفت تجدید و نداشتن

1 . Captain R.S. Rattary

2 . Papua

آن نشان امل بودن شد (فوستر، همان، صص ۹۵-۹۴).

در سال ۱۹۲۱ دولت انگلستان در نیجریه شخصی به نام دکتر میک^۱ را که مردم‌شناسی آموخته بود، مأمور کرد تا در سرشماری آن سال هر چه بیشتر اطلاعات مردم‌شناسی به دست آورد. اطلاعاتی که او به دست آورد در سال ۱۹۲۷ وقتی که در نظام حکومت محلی تجدید نظر شد، برای انگلستان بسیار مفید گشت (فوستر، همان، ص ۱۸۸).

در جنگ جهانی دوم رفتار رزمندگان ژاپنی آمریکایی‌ها را سخت به وحشت و تعجب انداخته بود. خلبانهای ژاپنی هواپیماهای خود را طوری به کشتیهای آمریکایی می‌زدند که خود و هواپیما را از بین می‌بردند و به کشتیها آسیب فراوان می‌رسانیدند. سربازان ژاپنی مرگ را بر تسلیم و اسیر شدن ترجیح می‌دادند. آمریکایی‌ها با مردم و روحیاتی در جنگ شده بودند که با آن آشنایی نداشتند و از رفتارهای آنان سر در نمی‌آوردند. این سردرگمی و شگفت زدگی باعث شد که سخت به فکر چاره بیفتند و پاسخی برای دو سؤال مهم بیابند. اینکه با ژاپنی‌ها، که روان‌شناسی و فرهنگشان با روان‌شناسی و فرهنگ آمریکایی‌ها تفاوت بسیار داشت، چگونه بجنگند و چه شرایطی را برای تسلیم آنان در نظر بگیرند. برای پاسخ به این دو سؤال در وزارت جنگ اداره‌ای به نام "بخش تحلیل روحیه خارجی"^۲ تشکیل شد و سی متخصص در مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و زبان و فرهنگ ژاپنی زیر نظر الکساندر لیتون^۳ شروع به کار و تحقیق کرد. بیشتر سربازان و افسرانی که با ژاپنی‌ها جنگیده بودند اعتقاد داشتند که رزمندگان ژاپنی در ترجیح مرگ بر اسارت، سخت متعصب هستند و باز جویی از اسرا کاملاً بی‌فایده است. پژوهشهای بخش تحلیل روحیه خارجی روشن ساخت که برای ژاپنی‌ها تسلیم به هر علت و دلیلی ننگ و رسوایی و پایان هر نوع تشخص و آبرو در میان هموطنان آنهاست، و به آنان تلقین شده که آمریکایی‌ها اسیران خود را اعدام می‌کنند و زنده نگه نمی‌دارند و در عین حال برای آنان مرگ در جنگ افتخار آفرین است و طبعاً ترجیح مرگ بر اسارت امری منطقی و عاقلانه به نظر می‌رسد. با به دست آوردن این اطلاعات تبلیغات جنگی آمریکایی‌ها شکل تازه‌ای به خود گرفت. از هر طریق ممکن به رزمندگان ژاپنی القا شد که اگر اسیر شوند نه تنها کشته

1 . Dr. C.K. Meek

2 . Foreign Moral Analysis Division

3 . Alexander H.Leighton

نمی‌شوند بلکه به آنها اجازه کار داده خواهد شد. با این تمهید رفتار ژاپنی‌ها شکل دیگری به خود گرفت و اسیرها مثل گذشته برای مرگ پافشاری نمی‌کردند. و به اسارت تن می‌دادند (البته نه به اندازه و تعدادی که اروپایی‌ها در چنان وضعی حاضر به تسلیم می‌شدند). از این به بعد باز هم رفتار اسرای ژاپنی موجب شگفتی آمریکایی‌ها شد زیرا بی‌هیچ احساس شرم و ننگ با بازجویان خود همکاری می‌کردند و حتی حاضر می‌شدند با خلبانهای آمریکایی در هواپیما بنشینند و مواضع جنگی و دفاعی کشور خود را برای بمباران نشان بدهند. تفحص و تجزیه و تحلیل این دو رفتار مغایر نشان داد که در نظر آنان اسیر شدن به معنی محو هویت و "شخصیت" است و از نظر ارتباط با خانواده و هموطنان چیزی جز زنده بودن به صورت ننگین و رسوا نیست. تصور چنان زندگی و نداشتن هیچ جایی که بتوان به آن روی آورد، ترجیح مرگ را بر زندگی، منطقی و عاقلانه می‌کرده است.

در اینکه پس از پایان جنگ با ژاپنی‌ها چه باید کرد تحقیقات مردم‌شناسی، که در واقع تحقیق روی فرهنگ و منش قومی ژاپنی‌ها بود، به این نتیجه رسید که نباید آنان را مثل آلمانی‌ها دانست و نظام رهبریشان را از بین برد. ژاپنی‌ها سخت به امپراتور خود علاقه‌مند بودند و او را نماینده قدرت خداوند در زمین می‌دانستند و محترم می‌داشتند. از بین بردن او و مقام رهبری او موجب مقاومتها و دردهای بعدی خواهد شد. توصیه‌های متخصصان علوم اجتماعی به کار گرفته شد، امپراتور در مقام خود باقی ماند و امروزه ژاپن یکی از قدرتهای هماهنگ با سیاستهای آمریکابه شمار می‌رود. غیر از چهار سوردی که ذکر شد، موارد دیگری نیز هست که از معلومات انسان شناختی استفاده‌های اداری، عمرانی، بهداشتی، کشاورزی و نظایر آن به عمل آمده است و ذکر یک‌یک آنها خارج از حوصله این مقاله است.* اما در بیان تاریخ توجه به اهمیت کاربرد مردم‌شناسی لازم است اضافه کنیم که در سال ۱۸۸۴ رئیس انجمن سلطنتی انسان‌شناسی انگلستان در سخنرانی افتتاحیه انجمن گفت: "دولتمردانی که می‌خواهند در اداره امور مردم موفق

* خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به کتاب زیر مراجعه کنند:

باشند نباید طبیعت انسانها را به‌طور تجریدی و در هر جابه‌طور یکسان در نظر بگیرند و روشی عام و جهان شمول را در هر مورد به‌طور یکسان به کار بندند. باید به خلیات، داناییها، تواناییهای اجتماعی، نیازها و آرزوهای مردم توجه فراوان داشته‌باشند (فوستر، همان، ص ۱۸۴). در سال ۱۸۹۶ در گردهمایی اعضای انجمن پیشرفت علوم در انگلستان، پیشنهاد شد که بریتانیای کبیر باید "دفتر قوم‌شناسی" داشته باشد. این پیشنهاد به جایی نرسید و در ۱۹۰۴ یکی از حکمرانان مستعمرات که مدتها در برمه خدمت کرده بود، به دولت انگلستان مؤکداً توصیه کرد که در دانشگاه کمبریج دانشکده مردم‌شناسی کاربردی تأسیس شود تا کارگزاران سفارتخانه‌های انگلستان و مدیران امور مستعمرات را در مسائل مردم‌شناسی آموزش دهد. این توصیه نیز به جایی نرسید ولی در سال ۱۹۰۵ دانشگاه آکسفورد "دوره دیپلم در مردم‌شناسی" و در سال ۱۹۰۸ "دوره دیپلم با رساله در مردم‌شناسی" را تأسیس کرد. در سال ۱۹۱۲ دانشگاه لندن دوره لیسانس (کارآموزی) را شروع کرد و در سال ۱۹۲۳ یازده دانشگاه انگلستان دُروس مردم‌شناسی را تدریس می‌کردند (فوستر، همان، صص ۱۸۶-۱۸۵).

شاید شهرت امروزی انگلستان به سیاستمدار بودن و دانایی و تواناییش به استفاده از منابع طبیعی سایر نقاط جهان، بی‌ارتباط به توجه سیاستگذارانش به مردم‌شناسی و استفاده‌هایی که از آن می‌توان کرد نباشد.

۳. ماهیت انسان‌شناسی کاربردی

شیوه زندگی یا فرهنگ هر قوم و ملتی در هر زمان دارای دو جنبه تداوم و تغییر است. از آن جهت تداوم دارد که باید مردم آن را خوب شناخته و به آن خو گرفته باشند تا رفتارهایشان، برای خودشان، طبیعی، درست و عقلانی جلوه کند و خو گرفتن به هر چیز مستلزم تداوم آن است. فرهنگ متغیر است چون در اصل برای ترتیب و تنظیم امور زندگی در رابطه و پیوند با دنیای خارج از فرد به وجود آمده و شکل گرفته، و چون جهان خارج همیشه و در همه جا یکسان نیست راههایی که جامعه برای تمثیت امور خود پیش می‌گیرد، یعنی فرهنگ، نباید و نمی‌تواند در همه نقاط و در همه زمانها یکسان باشد یا به یک شکل باقی بماند. وقتی انسان با کشت و برداشت محصول آشنا می‌شود شیوه زندگی از حرکت دایم برای برخورداری از میوه‌ها و سبزیهای خودرو به سکونت در یک محل تغییر شکل پیدا می‌کند و زمانی که فکر و اندامهای

انسان در تقویت و هماهنگی با هم به تولید ابزار تازه‌تر و کارآمدتری نایل می‌شود شیوه زندگی در حد استفاده بهینه از ابزار تازه متحول می‌گردد، یعنی انسانها در عین ادامه دادن به شیوه معمول و عادت شده زندگی تغییر و تحول رانیز می‌پذیرند، تحول را برای خاطر فایده و سودش و تداوم را برای خاطر آشناییها و دلبستگیهای عادت شده. مردم‌شناسی کاربردی در واقع استفاده از شناخت شیوه‌های آموخته شده و عادت شده زندگی و سعی در سازگار ساختن و هماهنگ کردن آن با تغییرات ابزاری و فنی و در صورت لزوم مقاومت در برابر آن است. به بیان دیگر می‌توان گفت که مردم‌شناسی کاربردی استفاده از پژوهشهای مردم‌شناسی در رفع یا کم کردن "تأخر فرهنگی" * است. تأخر فرهنگی چنان که ابداع‌کننده این واژه آگبورن^۱ توصیف کرده، وقتی پیش می‌آید که بخشی یا جنبه‌ای از فرهنگ جامعه تغییر می‌کند و بخش یا جنبه‌های دیگر ساکن و بی‌حرکت می‌ماند یا کندتر از بخش تغییر یافته متحول می‌شود (آگبورن ۱۹۶۴، صص ۹۵ - ۸۶).

مثال ساده آمدن ابزار تازه یا نوآورده‌ای در زمینه‌های مختلف زندگی مثل بهداشت، کشاورزی، هنر، ادبیات و امثال آن است که بخشهای دیگر زندگی مثل جهان بینی، اعتقادات و رسوم عادت شده با آن همپایی و هماهنگی ندارند. وقتی خودرو می‌آید و راندن آن که "فن" است آموخته می‌شود اما راهها و جاده‌ها در انطباق با سرعت و تراکم خودروها تغییر نمی‌کنند و مردم از این "تکنولوژی" تازه "تکنیک" آن، یعنی راندن و حتی تعمیر و ساختن آن را می‌آموزند اما "لوژی" آن یعنی شناخت رفتارهای لازم برای استفاده بهینه از آن مثل رعایت حق تقدم و ایستادن و حرکت در چهارراهها را فرا نمی‌گیرند، این یک "تأخر فرهنگی" است یعنی سکون و عقب ماندن بخشی از فرهنگ از بخشی دیگر که تغییر یافته است. تأخر فرهنگی در هر زمینه از زندگی جمعی اقوام و ملل می‌تواند پیش بیاید مثلاً بیمارستان با تجهیزات کامل ساخته می‌شود و بخش مراقبتهای قلبی یا مراقبتهای ویژه که مستلزم سکوت و آرامش کامل بیماران است در آن ترتیب داده می‌شود ولی دوستان و اقوام بیمار که به دیدار او می‌آیند سکوت و تجمع نکردن به

* Cultural Lag انتخاب واژه "تأخر فرهنگی" به عنوان معادل فارسی برای این واژه از نخستین استاد جامعه‌شناسی در ایران زنده یاد دکتر

غلامحسین صدیقی است.

دورتخت او را رعایت نمی‌کنند. این یک تأخر فرهنگی است. روش تازه‌ای متداول شده و جامعه پزشکی آن را پذیرفته اما بخش روابط انسانها با هم، تعارفها و انتظارات سنتی افراد از یکدیگر خود را با روش تازه مراقبت از بیمار و معالجه او منطبق نساخته است. همچنین چنان که در بسیاری از نقاط جهان دیده شده است جمعیت تا حدی روبه افزایش گذاشته است که تمشیت امور با مقدمات جامعه عملی نیست. سیاستگزاران جامعه استفاده از ابزار و فنون جلوگیری از حاملگی را تجویز و حتی ارائه و تشویق می‌کنند، اما توده مردم آماده پذیرش آن نیستند، زیرا اعتقادات آنها و دیدشان نسبت به زندگی و ارزش انسان با ابزار و فن نوآمده هماهنگی ندارد و یا در تضاد است. در مواردی نظیر این چه می‌توان کرد؟ انسان‌شناسی فرهنگی می‌تواند وسیله‌ای باشد برای اصلاح وضع و رفع تأخر فرهنگی. اما از چه راه می‌توان جنبه‌های مختلف فرهنگ، یعنی جنبه‌های فنی و بینشی را با هم سازگار و هماهنگ ساخت؟

نتیجه

می‌دانیم که شیوه‌های زندگی در هر کجای جهان اموری آموخته شده هستند و مثل خصوصیات جسمانی چون رنگ چشم و مو و شکل و اندازه بینی از پیش مقرر شده و تغییرناپذیر نیستند، از این رو با اطمینان می‌توانیم مؤثرترین راه هماهنگ کردن فرهنگ با تغییرات و نوآمدها را در آموزش مردم بدانیم. اما چون آموزش عموم مقوله‌ای است که به علت اهمیت باید جداگانه به آن پرداخته شود وارد بحث آن نمی‌شویم و فقط بر کارآیی و سودمندی آن تأکید و در پایان بحث به دو توصیه بسنده می‌کنیم. اول اینکه در ایجاد تغییرات فرهنگی و اجتماعی باید دقت بسیار کرد تا مبادا شوق و شور ما به تغییر، حساسیتهای اعتقادی شدید و پا گرفته مردم را جریحه‌دار کند که در آن صورت کار بمانند پا گذاشتن بر دم شیر خواهد بود و خسارات ناشی از واکنش مردم چنان که در واقعه "چهارپایه زرین" دیدیم، ممکن است گران باشد. توصیه دوم این است که دولتمردان و سیاستگذاران دلسوز به تشویق و توسعه پژوهشهای مردم‌شناسی ارج بگذارند و برای کارمندان وزارت خارجه که به مأموریت‌های خارج از کشور می‌روند، گذراندن دوره‌ای در مردم‌شناسی را شرط گرفتن مقام قرار بدهند و کارمندان وزارتخانه‌هایی را که در انجام وظایفشان مستقیماً با مردم سروکار دارند، چون وزارت جهادسازندگی، وزارت بهداشت، وزرات کشاورزی و وزارت آموزش پرورش ضمن آموزشهای پیش یا ضمن خدمت با اصول مردم‌شناسی و کاربرد آن آشنا سازند.

مآخذ

- بهشتی، احمد (۱۳۷۰)، فرزندگان. منتخب گفتارهای عارفان از شیخ ابوالحسن فرقانی تاجامی، ناشر جاودان خرد با همکاری انتشارات گوتنبرگ چاپ دوم، تهران.
- فوسترج، ام. (۱۹۷۳)، جوامع سنتی و تغییرات فنی، ترجمه سیدمهدی ثریا، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- محمد بلخی رومی، مولانا جلال‌الدین (۱۳۱۹)، مثنوی معنوی، سده پنجم هجری، دفتر چهارم، کلاله خاور، تهران.
- Eiseley, L. (1979) Francis Bacon 1561-1626 in *Horizon Makers of Modern Thought*, New York, American Heritage Publishing Co., Inc.
- Foster, G. M. (1969) *Applied Anthropology*, Boston, Little Brown and Company.
- Ogburn, W. F. (1964) *On Culture and Social Change*, Chicago, The University of Chicago Press.
- Rifkin, J. and T. Howard (1981) *Entropy: A New World View*, London, Bantam Books.